

دکتر رابرت ای. پترسون، بشریت و گناه جلسه ۳، منشأ بشریت، پنج دیدگاه

رابرت پترسون و تد هیلدیرانت © ۲۰۲۴

این دکتر رابرت ای. پترسون در حال تدریس در مورد آموزه‌های انسانیت و گناه است. این جلسه شماره سه منشأ انسانیت، پنج دیدگاه است.

ما سخنرانی‌های خود را در مورد آموزه انسانیت و گناه ادامه می‌دهیم.

با کار بر روی مورد اول، پس از انجام برخی کارهای مقدماتی، اکنون به سراغ منشأ بشر می‌رویم. مباحث زیر آن دیدگاه‌هایی در مورد منشأ بشر، سپس در مرحله دوم، جایگاه آدم و حوا است. سوم، آیا آدم از موجودی که قبلاً وجود داشته، آفریده شده است؟ اینها سه زیرموضوع ما در مورد منشأ انسان هستند.

الهیات مسیحی میلارد اریکسون به عنوان پایه استفاده می‌کنم. منشأ انسان، دیدگاه‌های مربوط به منشأ بشریت. میلارد اریکسون پنج دیدگاه در مورد منشأ ما را در الهیات مسیحی خود فهرست می‌کند.

خلاصه‌ای کوتاه از این پنج دیدگاه، ما را به بررسی آغاز بشریت رهنمون خواهد کرد. این پنج دیدگاه عبارتند از تکامل طبیعی و خلقت‌گرایی دستوری؛ اینها اصطلاحات اریکسون هستند، تکامل دئیستی، تکامل خداپاوارانه و خلقت‌گرایی پیش‌رونده. همانطور که از نام‌ها پیداست، دو دیدگاه، دیدگاه‌های خلقت‌گرایانه و سه دیدگاه دیدگاه‌های تکاملی هستند.

اول از همه، تکامل طبیعت‌گرایانه. تکامل طبیعت‌گرایانه تلاشی است برای توضیح همه اشکال حیات، از جمله بشریت، به وسیله فرآیندهای قریب‌الوقوع طبیعت. فراطبیعت‌گرایی صراحتاً طبق تکامل طبیعت‌گرایانه رد می‌شود.

یعنی، تکامل طبیعی، تکاملی ضد ماوراءالطبیعه است. خلقت‌گرایی دستوری، به نقل از اریکسون، دیدگاهی است که می‌گوید خداوند، با یک عمل مستقیم، تقریباً آنی هر آنچه را که هست، به وجود آورده است. در این دیدگاه، هم عمل مستقیم خداوند و هم کوتاهی بازه زمانی خلقت مورد تأکید قرار گرفته است.

کتاب «زمین اولیه» نوشته جان ویتکامب از این موضع دفاع می‌کند. یکی دیگر از نام‌های مهم امروزی، کن هام است. مدافعان این نظریه ادعا می‌کنند که بهترین کار را در تفسیر داده‌های کتاب مقدس در مورد خلقت انجام می‌دهند.

من به زودی ارزیابی‌هایی از این موارد انجام خواهم داد، اما خلقت‌گرایی دستوری قطعاً یک دیدگاه خلقت‌گرایانه است. تکامل دئیستی، مانند تکامل طبیعت‌گرایانه، مدل تکاملی دیگری است. تکامل دئیستی این دیدگاه است که خدا فرآیند خلقت را برنامه‌ریزی کرده و از تکامل برای رسیدن به اهداف خود استفاده کرده است.

پس از آنکه خدا اولین اشکال را آفرید، خود را از فرآیند تکامل کنار کشید. اریکسون با کنایه به خدای این دیدگاه، خالق بازنشسته یا آفریننده‌ی بازنشسته می‌گوید. البته دئیسم دقیقاً همین را می‌گفت.

خداوند جهان را آفرید و سپس فرآیندهایی را در آن تعبیه کرد تا جهان به خودی خود اداره شود. اغلب از تصویر ساعت استفاده می‌شود. خداوند ساعت را کوک کرد و سپس جهان به خودی خود به کار افتاد.

تکامل خداپاورانه، مانند تکامل طبیعت گرایانه و خداپاورانه، یک دیدگاه تکاملی است. این دیدگاه شبیه تکامل خداپاورانه است، اما با این حال تفاوت‌های مهمی بین این دو وجود دارد. بر اساس تکامل خداپاورانه، خدا نه تنها در همان ابتدای فرآیند خلقت، بلکه در نقاط کلیدی پس از آن نیز دخیل است.

خداوند مستقیماً و به طور فراطبیعی مسئول خلقت انسان بود. خداوند هنگام آفرینش انسان از موجودی که قبلاً وجود داشته استفاده کرد. خداوند روح انسان را آفرید و آن را به یک نخستی برتر تزریق کرد.

تکامل خداپاورانه بیش از تکامل دئیستی که او را صرفاً آغازگر این فرآیند می‌دانست، خدا را در بر می‌گیرد و مطمئناً هر دوی آنها بیش از تکامل طبیعت گرایانه که همانطور که گفتیم، تکاملی ضد ماوراءالطبیعه گرایانه است، خدا را در بر می‌گیرد. با این وجود، تکامل خداپاورانه هنوز یک دیدگاه تکاملی از خاستگاه ماست خلقت گرای پیشرونده، مانند خلقت گرای دستوری، یک دیدگاه خلقت گرایانه است.

قبلاً گفتم که این برجسب‌ها، برجسب‌های اریکسون هستند. برخی از دوستانم ترجیح می‌دهند دیدگاه خود را خلقت گرای زمین جوان بنامند تا خلقت گرای دستوری، و من با این برجسب‌ها قصد تحقیر ندارم. من فقط از برجسب‌های اریکسون استفاده می‌کنم.

آفرینش گرای مترقی، به نقل از نقل قول، کار خلاقانه خداوند را ترکیبی از مجموعه‌ای از اعمال خلاقانه از نو، کاملاً جدید، و یک عملیات قریب‌الوقوع یا فرآیندی می‌داند، به نقل قول نزدیک. در مقاطع زمانی مختلف، خداوند موجودات جدیدی را بدون استفاده از حیات موجود قبلی خلق کرد. بین این اعمال ویژه خلقت، توسعه تکاملی رخ داده است.

خلقت گرایان پیشرو معتقدند که خداوند، در یک عمل خاص، انسان را از خاک زمین آفرید. او هنگام آفرینش اولین انسان از یک نخستی‌سان که قبلاً وجود داشته استفاده نکرد. این دیدگاه، تکامل کلان، تکامل در مقیاس بزرگ که هر چیزی را که وجود دارد توضیح می‌دهد، رد می‌کند، اما تکامل خرد، یعنی تکامل درون گونه‌ای، در یک نوع، اما نه بین گونه‌ای، نه از یک نوع موجود به نوع متفاوت دیگر را می‌پذیرد.

مانند خلقت گرای حکمی یا خلقت گرای زمین جوان، خلقت گرای پیشرونده یک دیدگاه خلقت گرایانه است. بدیهی است که من فرض می‌کنم تفاوت بین دیدگاه‌های تکاملی و دیدگاه‌های خلقت گرایانه، سن زمین نیست زیرا هر دو دیدگاه خلقت گرای حکمی و پیشرونده در این مورد اختلاف نظر دارند، بلکه خلقت ویژه والدین اولیه ماست که بین دیدگاه خلقت گرایانه یا تکاملی تفاوت ایجاد می‌کند. ارزیابی: همه از این راضی نخواهند بود، اما من ارزیابی خودم را ارائه می‌دهم.

برای من آشکار است که دیدگاه‌های الف و ج با دین کتاب مقدس ناسازگارند. هم تکامل طبیعت گرایانه و هم تکامل دئیستی با کتب مقدس ناسازگارند. تکامل طبیعت گرایانه ناسازگار است، زیرا همانطور که آیه اول کتاب مقدس اعلام می‌کند، خالق بودن خدا را برای آسمان‌ها و زمین انکار می‌کند.

تکامل دئیستی، خالق بودن خدا را انکار نمی‌کند، اما کار مشیت او را انکار می‌کند. کارهای خدا عبارتند از خلقت، مشیت، رستگاری و کمال. تأیید یکی از این موارد و انکار بقیه، کسی را در الهیات خود پیرو کتاب مقدس نمی‌کند.

بنابراین، من هم تکامل طبیعی و هم تکامل خداپاورانه را رد می‌کنم. من از تکامل خداپاورانه خوشحال نیستم اما این صرفاً یک واقعیت است. مسیحیان معتقد به کتاب مقدس، به خلقت گرای قطعی، تکامل خداپاورانه و خلقت گرای مترقی پایبند بوده‌اند.

شما می‌گویید، خب، چطور می‌توان باور صادقانه به کتاب مقدس را تعریف کرد؟ کسی که به عیسی به عنوان خداوند و ناجی ایمان دارد، درست است؟ خواهید دید که من کمی بعد با تکامل الهی مخالفم. این را خواهید زمین جوان یا خلقت‌گرایی دستوری را از نظر علمی و الهیاتی غیرقابل B، دید. اما در حال حاضر، برخی دیدگاه دفاع می‌دانند.

آنها ادعا می‌کنند که این [روش] علم را جدی نمی‌گیرد و صداقت خدا را زیر سوال می‌برد. منظورتان از جدی نگرفتن علم چیست؟ دنیل واندرلی استاد یک کالج مسیحی بود و به دلیل اینکه سن زمین را با استفاده از روش‌های علمی مختلف، مثلاً به استثنای تاریخ‌گذاری رادیواکتیو کربن-۱۴، مطالعه کرده بود، اخراج شد. و مدام به سن بسیار بالای زمین، مثلاً پنج میلیارد سال، یا چیزی شبیه به این، می‌رسید.

او بالاخره اخراج شد چون در موسسه‌اش که زمین جوان یا خلقت‌گرایی دستوری را به عنوان بخشی از استانداردهای اعتقادی خود در نظر گرفته بود، این موضوع قابل قبول نبود. در مورد مبانی الهیاتی چطور؟ این درست به نظر نمی‌رسد، درست است؟ خلقت‌گرایی زمین جوان. بله، آنها به کتاب مقدس اعتقاد دارند.

آیا یک الهیات ارتدکس وجود ندارد؟ بله. این اتهام زیر سوال بردن حقانیت خدا از نحوه‌ی بیان او در کلامش. آنطور که توسط این طرفداران خلقت زمین جوان تفسیر می‌شود، و نحوه‌ی بیان او در دنیایش ناشی می‌شود. به نظر آنها متناقض است.

اما آیا عصر والدین وجود ندارد؟ بله، عصر والدین وجود دارد. برای مثال، در مورد والدین اولیه ما شکی نیست. آنها به نظر نمی‌رسیدند که وقتی خدا آدم را از خاک زمین و حوا را از پهلوی آدم آفرید، چند دقیقه‌ای سن داشته باشند.

اما یک مورخ مشهور، که اسمش را از قلم انداخته‌ام، احتمالاً بعداً اسمش را خواهم آورد، در کتابش، «پایان ذهن انجیلی»، دو مثال از این پایان ارائه می‌دهد. او از خودش انتقاد می‌کرد. او یک انجیلی است.

او حتی وقتی از متفکران بزرگ انجیلی نام می‌برد، فروتن بود. او فیلسوفان کالوینیستی مانند نیکلاس ولترستورف و آلوین پلانینگ را نام برد. او از مورخان انجیلی نامی نبرد.

او می‌توانست خودش را هم در این بحث بگنجانند، اما این کار را نکرد. در هر صورت، او دو نمونه از دانش ضعیف در میان انجیلی‌ها را ذکر کرد. یکی تفسیر تفسیر نبوی با کتاب مقدس از یک سو و روزنامه از سوی دیگر توسط افرادی است که اطلاعات بسیار کمی در مورد جغرافیا، تاریخ و وضعیت سیاسی در طول سال‌های سرزمین مقدس داشتند.

دیگری، خلقت‌گرایی زمین جوان بود و ظاهر یک استدلال سنی را نشان می‌داد که توسط یک فرقه‌گرا ابداع شده بود. این به آن معنا نیست که این استدلال به خودی خود اشتباه است، اما اکثر مردم منشأ آن را نمی‌دانند. بله، آدم و حوا در بزرگسالی خلق شدند، اما آیا باید باور کنیم که خدا در مسیر رسیدن به زمین، از ستاره‌هایی که هنوز وجود نداشتند، نور خلق کرده است؟ برای گیج کردن دانشمندان ملحد که باید کتاب مقدس را می‌خواندند و سن زمین را ۱۰ یا ۱۲۰۰۰ سال تعیین می‌کردند، اولاً، کتاب مقدس به ما سن نمی‌دهد، اما ثانیاً، برای برخی، این تناقضی در صداقت خداست.

بر اساس مبانی کتاب مقدس، یعنی تکامل خدا باورانه، همانطور که خواهیم دید، مشکلات D من با دیدگاه جدی دارم. من با احتیاط از خلقت‌گرایی مترقی حمایت می‌کنم، در حالی که مطمئناً دست دوستی به سوی زمین جوان یا خلقت‌گرایان دستوری دراز می‌کنم. من می‌گویم بگذارید بحث‌ها ادامه یابد، بگذارید مطالعه

ادامه یابد، بیاید در حالی که همچنان سعی می‌کنیم برخی از این مسائل را بفهمیم، یکدیگر را دوست داشته باشیم.

لازم به ذکر است که میلارد اریکسون دیدگاه زمین کهن را تأیید می‌کند. حتی وین گرودم، یک فرد بسیار محافظه‌کار، به دلیل دایناسورها، از این دیدگاه حمایت می‌کند. رابرت سی. نیومن، استاد بازنشسته عهد جدید با علاقه زیاد به دفاعیات، اطلاعات بسیار خوب و جذابی را در وبسایت خود در مورد زمین کهن ارائه می‌دهد.

بنابراین، یک بار دیگر، سه دیدگاه تکاملی: طبیعت‌گرایانه، خداپاورانه و خداپاورانه. آنها تکاملی هستند زیرا به یک دیدگاه تکاملی از نوع بشر پایبند هستند. آنها متفاوتند.

تکامل طبیعت‌گرایانه ضد ماوراءالطبیعه‌گرایی است و مطمئناً با کتاب مقدس سازگار نیست. به همین ترتیب تکامل خداپاورانه، اگرچه خدا را به عنوان خالق می‌پذیرد، اما با آموزه‌های کتاب مقدس ناسازگار است، زیرا مشیت الهی را که یک آموزه اصلی کتاب مقدس در هر دو عهد است، انکار می‌کند. تکامل خداپاورانه تکاملی است و با این حال معتقد است که خدا به طور ماوراءالطبیعه به یک نخستی برتر روح عطا کرده و در نتیجه آدم را آفریده است.

من با این مخالفم، اما با شناخت افرادی که خداوند را دوست دارند، مجبورم بگویم که برخی از مسیحیان چنین دیدگاهی دارند. و خلقت‌گرایی دستوری و تدریجی، یا دیدگاه‌های خلقت‌گرایانه، چطور ممکن است چنین باشد؟ آنها در مورد سن زمین اختلاف نظر دارند. این سوال برای من نیست.

آنچه یک خلقت‌گرا را از یک تکامل‌گرا متمایز می‌کند، خلقت ویژه والدین اولیه ماست. و هم زمین جوان و هم زمین پیر، یا خلقت‌گرایی پیشرونده، با خلقت ویژه آدم و حوا موافقت. جایگاه آدم و حوا موضوع دوم ماست.

اریکسون نشان می‌دهد که امیل برونر، به عنوان مثال، معتقد بود که آدم و حوا شخصیت‌های نمادین هستند نه تاریخی. بنابراین، روایت خلقت انسان نوعی تمثیل است تا یک گزارش تاریخی از آغاز انسان. برونر یک متکلم نئوآرتدکس بود.

او در سایه کارل بارت قرار داشت. آنها مناظره معروفی داشتند و الهیات آنقدر در معرض دید عموم بود که کارل بارت توانست کتابی به زبان آلمانی بنویسد: نه! نه! پاسخ خشمگین به امیل برونر. این مربوط به وحی خدا در خلقت بود که برونر آن را تأیید کرد، اما این کار را با زبانی نه چندان مناسب انجام داد.

بارت به این موضوع دامن زد و سپس به اشتباه وحی الهی در آفرینش را انکار کرد. از قضا، برونر در موقعیت بهتری قرار داشت، اما باخت زیرا بارت او را به باد انتقاد گرفت. آنها مدتی از رقابت کنار رفتند.

فکر می‌کنم بعداً آشتی کردند، اما برونر در اشاره‌ای بی‌پرده به آدولف هیتلر، بارت را دیکتاتور الهیات آلمان خواند. وای! به هر حال، هر دوی آنها سقوط تاریخی را انکار کردند، که خبر بدی بود. هر دو به عیسی مسیح اعتقاد داشتند.

شکی در این مورد ندارم. برونر یکی از چهره‌های دکتری من بود. معرفت‌شناسی او مبهم است، بنابراین می‌توان گفت که او حق ندارد به آنچه انجام می‌دهد باور داشته باشد، اما کتابش، «میانجی»، را بخواند.

این کتاب فوق‌العاده‌ای در مورد کار مسیح است. بنابراین، تناقضاتی وجود دارد، و خود کارل بارت، اگر خواهیم در موردش صحبت کنیم، از کتاب مقدس بهتر از آموزه‌هایش در مورد کتاب مقدس استفاده کرده

است، و شاگردانش مانند او از کتاب مقدس استفاده نکرده‌اند. کلیسا پر از تفسیر است و بسیاری از آنها خوب هستند.

الهیات او به سمت جهان‌شمولی گرایش داشت، که او آن را انکار می‌کرد، اما این گرایش قطعاً وجود دارد. برونر بیشتر از بارت تحت تأثیر تفکر انتقادی بود، بنابراین او بارت را به عنوان مدافع سرسخت تولد عیسی مسیح از باکره می‌دانست، و برونر، به نقل از او، تولد عیسی مسیح از باکره را در حاشیه اساطیری عهد جدید می‌دانست. بارت و برونر دوباره به آن پرداختند.

پس، برونر، انکار تولد از باکره توسط آمال برونر، کار بدی است که کل مسیح‌شناسی او را زیر سوال می‌برد. زیرا پروردگار ما دو نشانه به ما داده است، تولد از باکره در آغاز زندگی عیسی، و قبر خالی در پایان، و شما جرات دستکاری در این نشانه‌ها را ندارید. آه، من آن را کنار می‌گذارم، جز اینکه بگویم انکار آنها مبنی بر اینکه «آدم و حوا شخصیت‌های تاریخی بودند، اشتباه است. انکار آنها مبنی بر سقوط تاریخی اشتباه است».

با این وجود، آنها معتقد بودند که مردم گناهکارانی هستند که به یک ناجی نیاز دارند. من از این تناقض خوشحالم. و آنها معتقدند که عیسی تنها ناجی جهان است و برای نجات باید به او ایمان آورد.

همه اینها خوب است، اما مطمئناً الهیات آنها آشفته است. همه اینها به این دلیل بود که برونر منکر شخصیت‌های تاریخی آدم و حوا و اینکه شمارش خلقت بیشتر تمثیلی است تا تاریخی، بود. سوال این است که آیا این با آموزه‌های کتاب مقدس مطابقت دارد؟ پاسخ من خیر است.

قبول داریم که موضوع به دلیل وجود عناصر نمادین در داستان خلقت، درخت زندگی و درخت شناخت خوب و بد، پیچیده است. با این وجود، من آنها را درختان واقعی می‌دانم که توسط خدا معنای خاصی به آنها داده شده است. به نظر می‌رسد درخت زندگی نوعی آیین مقدس است که در دو فصل آخر کتاب مقدس در آسمان‌های جدید و زمین جدید دوباره ظاهر می‌شود و درخت شناخت خوب و بد، فرصتی برای آزمایش والدین اولیه ما بود که آنها، به ویژه آدم، از آن سریلند بیرون نیامدند.

من شهادت عهد جدید را در مورد جایگاه آدم و حوا تعیین‌کننده می‌دانم. شجره‌نامه خداوند ما در لوقا ۳ اینگونه آغاز می‌شود. لوقا ۳، ۲۳.

وقتی عیسی خدمت خود را آغاز کرد، حدود ۳۰ سال سن داشت و همانطور که تصور می‌شد، پسر یوسف بود. این اشاره‌ای به لقا باکره‌ی مسیح است. پسر هالی، پسر ماتات و همینطور تا آیه ۳۸، پسر انوش، پسر شیث، پسر آدم، پسر خدا.

شکی نیست که لوقا افرادی را که در این شجره‌نامه ذکر شده‌اند، به عنوان شخصیت‌های تاریخی در نظر می‌گیرد. گذشته از همه اینها، او این واقعیت را نشان می‌دهد که عیسی ناصری یک انسان واقعی بوده است بنابراین، منطقی نیست که یک شخصیت را در یک تمثیل در نظر بگیریم، به همین دلیل است که به عنوان مثال، برونر و دیگران، آدم را به عنوان یکی از افراد در شجره‌نامه عیسی در نظر می‌گیرند.

اول تیموتائوس ۱، اول تیموتائوس ۲، ببخشید، ۱۱ تا ۱۵، معروف‌ترین متن پولس است. یک کتاب کامل در مورد این متن نوشته شده است. و من به کسانی که با من مخالفند و با فرضیه آن کتاب موافقند، احترام می‌گذارم، که مقام کلیسا، مقام بزرگان، را به مردان محدود می‌کند.

اول تیموتائوس ۲: ۱۱ تا ۱۵. من از آیه ۱۱ تا ۱۵ استفاده می‌کنم. بگذارید زن با کمال فروتنی و آرامش یاد بگیرد.

من به زن اجازه نمی‌دهم که به مرد تعلیم دهد یا بر او مسلط شود. بلکه او باید ساکت بماند، زیرا اول آدم آفریده شد و بعد حوا.

و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورد و گناهکار شد. با این حال، اگر در ایمان و عشق و تقدس با خویش‌تنداری ادامه دهند، از طریق فرزندآوری نجات خواهند یافت. در این متن، پولس رسول استدلال می‌کند که زنان از مناصب تدریس و حکومت در کلیسا محروم هستند.

او به عنوان مبنایی برای موضع خود، این واقعیت‌ها را ارائه می‌دهد که اولاً، آدم ابتدا توسط خدا آفریده شد و نه حوا، و ثانیاً، حوا فریب خورد و نه آدم. اگر پولس به افسانه‌های یهودی اشاره می‌کند، این استدلال چه قدرتی داشت؟ ضمناً، گاهی اوقات، به طور مشهور توسط کریستر استاندال، رئیس دانشگاه هاروارد، که طرفدار انتصاب زنان به مقام کشیشی است، استدلال می‌شود که همانطور که عهد جدید برده‌داری را تأیید می‌کند، این دیدگاه مردسالارانه مبنی بر تسلیم زنان در برابر ریاست مردان در خانه و کلیسا را نیز تأیید می‌کند. بدون شک او یک محقق برجسته است.

شکی در این نیست. بدون شک، کتاب او تأثیر زیادی داشته است، اما یک نکته مهم الهیاتی را از قلم انداخته است. درست است که پولس به برده‌داری موجود در قرن اول امپراتوری روم پرداخته است.

همچنین در کتابی مانند فیلیمون صادق است، او اصولی را آموزش می‌دهد که در نهایت مسیحیان برای براندازی برده‌داری به آنها متوسل می‌شوند، اما با این حال، به بردگان نگفته است که از اربابان خود فرار کنند، یا اربابان بردگان خود را آزاد کنند. اما تفاوت بین این و دیدگاه پولس در اول تیموتائوس ۲ در مورد نقش زنان در این مورد در کلیسا، این است که بخش‌های مربوط به برده‌داری، که من آنها را «بخش‌های مربوط به برده‌داری» می‌نامم، ریشه در خلقت و رستگاری ندارند. بخش‌های مربوط به نقش زنان بسیار ریشه در این زمینه دارند.

همانطور که دیدیم، در اینجا ابتدا آدم و سپس حوا آفریده شدند، حوا فریب خورد و نه آدم. در افسسیان ۵ در بخش مربوط به خانه، منظور از ریاست مرد، رستگاری است که نکته الهیاتی است که پولس برای تأیید مسیح به آن استناد می‌کند، مرد به عنوان رئیس زن، همانطور که مسیح رئیس کلیسای اوست، و زنان مطیع شوهران خود هستند، همانطور که کلیسا مطیع مسیح است. این آیه از مسیح سخن می‌گوید، کسی که کلیسا را دوست داشت و خود را برای آن فدا کرد.

بنابراین، من می‌گویم که نقش بردگان و زنان در آموزه‌های عهد جدید نباید برابر دانسته شود، زیرا اولی یک رسم اجتماعی است که کتاب مقدس بلافاصله به آن نپرداخته است، اگرچه اصولی را ارائه داده است که در نهایت آن را لغو کرده است. اما برده‌داری را در خلقت و رستگاری قرار نداده است، کاری که کتاب مقدس برای نقش زنان در خانه و کلیسا انجام می‌دهد. نکته اصلی در حال حاضر این است که اگر پولس به تمثیل‌ها یا افسانه‌ها اشاره می‌کند، این تمثیل‌ها چه قدرتی در استدلال او به تیموتائوس در فصل ۲ نامه اولش خواهند داشت؟ قانع‌کننده‌ترین موارد، استفاده پولس از تشبیه آدم و مسیح در رومیان ۵ و اول قرنتیان ۱۵ است.

بباید به آن قسمت‌ها پردازیم. همانطور که بعداً خواهیم دید، قسمت اصلی کتاب مقدس در مورد گناه نخستین، رومیان ۵:۱۲ تا ۲۱ است. من فقط به قسمت‌های ۱۸ و ۱۹ می‌پردازم.

بنابراین، همانطور که یک خطا منجر به محکومیت همه انسان‌ها شد، یک عمل صالح نیز منجر به تبرئه و حیات همه انسان‌ها می‌شود. او نام دو سر را تکرار نمی‌کند، اما به وضوح آدم و مسیح هستند. من نمی‌دانم چند تفسیر بر رومیان دارم، شاید دوازده تا.

من افراد زیادی را نمی‌شناسم. همه این را تصدیق می‌کنند. به همین ترتیب، ۱۹، زیرا همانطور که از نافرمانی یک مرد، یعنی به وضوح از نافرمانی آدم، بسیاری گناهکار شدند.

بنابراین، با اطاعت یک نفر، یعنی مسیح، بسیاری پارسا خواهند شد. آیه ۱۴ می‌گوید که آدم نمونه کسی بود که قرار بود بیاید. باز هم، من قصد دارم آیه به آیه در این متن بسیار مهم گناه اولیه را بررسی کنم.

اما فعلاً، آدم و مسیح عیسی آنجا هستند. فیض آن یک مرد، مسیح عیسی، برای بسیاری فراوان بود، آیه ۱۵. شکی نیست که پولس در مورد آدم و مسیح صحبت می‌کند.

آیا اگر آدم صرفاً یک شخصیت ساختگی در یک تمثیل باشد، استدلال او پابرجا خواهد بود؟ بنابراین، برای مثال، در تمثیل مرد ثروتمند و ایلعازر، ایلعازر خارج از آن به عنوان یک شخصیت تاریخی استفاده نمی‌شود زیرا او یک شخصیت تاریخی نیست. او یک شخصیت تمثیلی است، برای بیان نکته‌ای بسیار مهم. به همین ترتیب، اول قرن‌تینان ۱۵:۲۱ و ۲۲ آیات کلاسیکی در مورد دو آدم هستند.

آیه ۲۰، اما در واقع، مسیح از مردگان برخاسته است. در هشت آیه قبل، پولس، صادقانه بگویم، یکی از دو چیزی است که مرا به عنوان یک جوان ۲۱ ساله با خواندن کتاب مقدس به سوی خداوند آورد. یکی از آنها آموزه تثلیث بود.

البته، من قبلاً در مورد تثلیث شنیده بودم، چون به کلیسا می‌رفتم. اما حالا آن را در همه جا در نوشته‌های پولس می‌دیدم. و فکر نمی‌کردم کسی این را از خودش درآورده باشد.

ابداع این آموزه بسیار بد خواهد بود زیرا بسیار مرموز است. نکته دیگر، صداقت خدا در اول قرن‌تینان ۱۲:۱۵ تا ۱۹ بود، که در واقع در ملاء عام، اگر بخواهید، در این نامه، تأمل کند که اگر مسیح قیام نمی‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد. قرن‌تینان گیج شده بودند.

در واقع، آنها به مصلوب شدن و برخاستن عیسی مسیح اعتقاد داشتند، اما در مفهوم‌سازی رستاخیز بدن، مشکل داشتند. زیرا کاری که آنها انجام می‌دادند این بود که با دیدن اجساد در حال پوسیدن، اجساد مردگان آنها این را تعمیم می‌دادند و فکر می‌کردند، اوه، به زبان امروزی ما، آیا خدا قرار است زامبی‌ها را زنده کند؟ آنها نمی‌توانستند آن را تصور کنند. همانطور که پولس در اینجا افکار خود را بسط می‌دهد، ایده اصلی دگرگونی است.

همانطور که خدا در دنیای طبیعی خود گل‌ها و غیره را می‌گیرد و می‌کارد و آنها را دگرگون می‌کند، بذری که شما می‌کارید شبیه گلی که می‌آید یا گیاهی که رشد می‌کند نیست. به همین ترتیب، بدنی که دفن می‌شود بسیار متفاوت خواهد بود. این همان بدن، این هویت و تداوم شخصی خواهد بود، اما به گفته او، بدنی باشکوه. جاودانه، فسادناپذیر، قدرتمند، باشکوه، حتی روحانی خواهد بود که تحت سلطه روح القدس است.

در هر صورت، آیه ۲۰، اما در واقع، اول قرن‌تینان ۱۵، پس از تأمل در مورد اینکه اگر عیسی زنده نمی‌شد چه اتفاقی می‌افتاد، اساساً ایمان مسیحی فرو می‌ریخت. ما هنوز در گناهان خود بودیم. حواریون دروغگو بودند زیرا شهادت دادند که خدا مسیح را زنده کرد و غیره.

کسانی که مرده‌اند، هلاک می‌شدند. اما در واقع، مسیح از مردگان برخاسته است. این تأیید اوست.

اولین ثمره کسانی که به خواب رفته‌اند. عیسی نمونه اولیه ماست. همانطور که او زنده شد، او نیز زنده خواهد شد.

حالا، یک تفاوت بزرگ وجود دارد. نمونه اولیه، پروردگار و ناجی ما است. او کمک خواهد کرد

رستخیز او دلیل رستخیز ماست. زیرا همانطور که مرگ به واسطه یک انسان آمد، یعنی آدم، رستخیز مردگان نیز به واسطه یک انسان آمد، یعنی مسیح. در اینجا، از این نام‌ها استفاده شده است، اول قرن‌تین ۱۵:۲۲

. زیرا چنانکه در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد. آدم مرگ را آورد. مسیح حیات را آورد

باب مربوط به رستخیز به درستی نامگذاری شده است. قانع‌کننده‌ترین مورد، استفاده پولس از تشبیه آدم-مسیح در رومیان ۵ و اول قرن‌تین ۱۵ است. این رسول از اهمیت رستگاری‌بخش-تاریخی مرگ و رستخیز عیسی مسیح دفاع می‌کند

چقدر احمقانه می‌بود که او استدلال خود را بر یک شخصیت غیرتاریخی بنا می‌کرد؟ آیا اگر مقدمات استدلال، پولس نادرست می‌بود، اثرات کار مسیح زیر سوال نمی‌رفت؟ زیرا همانطور که از طریق نافرمانی یک مرد بسیاری عادل شدند، به همین ترتیب از طریق اطاعت یک مرد نیز، بسیاری عادل خواهند شد. رومیان ۵:۱۹. آیا این درست بود اگر آدم صرفاً نمادی برای بشریت بود و نه یک فرد تاریخی؟ من فکر نمی‌کنم

به دلیل شیوه‌ای که عهد جدید از آدم و حوا صحبت می‌کند، من مجبورم آنها را به عنوان شخصیت‌های تاریخی در پیدایش ۱ و ۲ در نظر بگیرم. این موضوع مرا به عنوان تأییدی بر تاریخی بودن آدم و حوا، اولین مرد و اولین زن، قرار می‌دهد. با بازگشت به دیدگاه‌های متفاوتمان در مورد منشأ بشر، گفتم که به تکامل خداپاورانه بازخواهم گشت و در واقع آن را رد خواهم کرد. زمان آن فرا رسیده است که این کار را انجام دهم

آیا آدم از موجودی که قبلاً وجود داشته، آفریده شده است؟ از میان سه گزینه مسیحی، یعنی گزینه‌هایی که مسیحیان دارند، خلقت گرای دستوری یا زمین جوان، تکامل خداپاورانه، و خلقت گرای زمین پیر یا مترقی. فقط دو موضع خلقت گرای به این سوال پاسخ می‌دهند. خیر، آدم از یک نخستی که قبلاً وجود داشته، آفریده نشده است

اگرچه تکامل خداپاورانه به این سوال پاسخ مثبت می‌دهد، اما بله، او چنین پاسخی داد. به نظر می‌رسد این سوال بر اساس تفسیر عبری پیدایش ۲، ۷ و ۳، ۱۹ به راحتی قابل حل است. پیدایش ۱ مروری کلی بر کار خلاقانه خدا ارائه می‌دهد، در حالی که پیدایش ۲ به طور خاص بر خلقت انسان تمرکز دارد

. پیدایش ۱:۲۶ تا ۲۹ از عزم خدا برای آفرینش انسان و اعطای سلطه به او بر سایر موجودات می‌گوید. پیدایش ۱:۲۶ تا ۲۹، سپس خدا گفت: «بیایید انسان را به صورت خود و شبیه خود بسازیم و او بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و چارپایان و بر تمام زمین و هر خزنده‌ای که بر زمین می‌خزد، حکومت کند.» این اراده خداست

پس خدا انسان را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا، مرد و زن آفرید، ایشان را آفرید. و خدا ایشان را برکت داد و به ایشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر کنید و در آن تسلط یابید و بر ماهیان دریا، پرندگان آسمان و هر موجود زنده‌ای که بر زمین حرکت می‌کند، حکومت کنید

و بنابراین، متن ادامه می‌یابد. خدا نقشه خود را عملی کرد و مرد و زن را آفرید، آیه ۲۷. خدا اولین زوج را برکت داد، به آنها گفت که بچه‌دار شوند و زمین را پر کنند، و به آنها بر بقیه خلقت تسلط داد، آیات ۲۸ و ۲۹

پیدایش ۲ جزئیات بیشتری در مورد چگونگی خلقت والدین اولیه ما توسط خدا ارائه می‌دهد. ما با تفسیر ادامه می‌دهیم. سپس خداوند خدا، آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی او روح حیات (ESV) پیدایش ۲:۷ دمید و آدم موجودی زنده شد.

براون، دراپور، BDB. اکنون خداوند انسان را آفرید. کلمه یاتسار به معنای شکل دادن یا ساختن است. فرهنگ لغت بریگز، واژه نامه ۴۲۷.

این توسط سفالگران انسانی برای ساختن کوزه‌های گلی استفاده می‌شود. در اینجا قطعاً برای خدا به کار رفته است. از واژگان چنین برمی‌آید که یک سفالگر الهی انسان را می‌سازد.

وقتی ماده‌ای را که خدا اولین انسان را از آن ساخت در نظر بگیریم، این پیشنهاد خوبی به نظر می‌رسد. خدا از کلمه «دور» استفاده کرد که همان خاک خشک یا گرد و غبار است، فرهنگ لغت ۷۷۹. فرهنگ لغت در ادامه می‌گوید که این کلمه به طور خاص به عنوان ماده بدن انسان استفاده شده است، نقل قول نزدیک، و این پیدایش ۲، ۷ و ۳۱۹ است.

خدا، کوزه‌گر الهی، مردی، یک انسان، را از زمین خشک یا خاک، نقل قول، از زمین، نقل قول بسته، آفرید. اریکسون نشان می‌دهد که چگونه برخی از تکامل‌گرایان خدا را ادعا کرده‌اند که خاک در پیدایش ۲:۷ نمادین است. آنها بر این اساس استدلال می‌کنند که این متن با برداشت آنها از استفاده خدا از یک حیوان که قبلاً وجود داشته در خلقت انسان مطابقت دارد.

من این را با توجه به معنای ساده‌ی غبار در ۲:۷، معنای ساده‌ی ۲:۷، و استفاده از غبار در ۳:۱۹، غیرقابل توجه می‌دانم. در آن متن، خدا آدم را به خاطر گناهش نفرین می‌کند، نقل قول از، به عرق صورتت، سوراخ‌های بینی نماد صورت هستند. ما می‌گوییم به عرق پیشانی‌ات، تا زمانی که برگردی غذا خواهی خورد مصدر با پسوند ضمیری، تا زمانی که به خاک بازگردی، زیرا از آن گرفته شدی، پاک و از این رو مجهول، زیرا تو غبار هستی و به غبار، نقل قول نزدیک را برمی‌گردانی.

منظور از خاک در اینجا نمی‌تواند موجودی باشد که قبلاً وجود داشته است. انسان از خاک زمین ساخته شده است و هنگام مرگ، بدن او پوسیده و به خاک تبدیل می‌شود. بنابراین، نتیجه می‌گیرم که پیدایش ۲:۷ انسان را به عنوان آفریده ویژه خدا از زمین معرفی می‌کند.

NIV اینجا جایی برای تکامل خداورانه وجود ندارد. حوا نیز مخلوق ویژه خداست. پیدایش ۲:۲۰ ب تا ۲۲ نقل قول می‌کند، اما برای آدم، هیچ یاور مناسبی پیدا نشد.

بنابراین، خداوند خدا، مرد را به خواب فرو برد و در حالی که او خواب بود، یکی از دنده‌های مرد را گرفت و جای آن را با گوشت پر کرد. سپس خداوند خدا از دنده‌ای که از مرد گرفته بود، زنی ساخت و او را نزد مرد آورد، نقل قول نزدیک. تکامل خداورانه همچنین به بقیه پیدایش ۲ و ۷ مربوط می‌شود. ما می‌خوانیم، نقل قول می‌کنیم، و او، خدا، نفس حیات را در سوراخ‌های بینی او دمید و مرد به نفس‌هایا تبدیل شد.

معنی این عبارت، ۶، ۵، ۹، را «حیوان زنده و پویا» می‌داند و اشاره می‌کند که این عبارت برای حیوانات BDB نیز به کار می‌رود. این درست است. به موجب عمل خلاقانه خداوند، حیوانات در آیات ۱:۲۰ و ۱:۲۴ موجودات زنده نامیده شده‌اند.

در آیه ۱:۳۰، گفته شده است که موجودات زمینی، هوایی و دریایی دارای نفس حیات هستند. بنابراین همانطور که فکر می‌کنم بیرکھاف می‌گوید، نمی‌توان گفت که دمیدن خدا به آدم، همان بخشیدن روح به او توسط خدا بوده است. این درست نیست.

آیا آدم روح دارد؟ بله. آیا تمرکز این روایت بر همین است؟ خیر. یعنی خدا او را زنده کرد.

او او را زنده کرد. بنابراین، خدا انسانی را که از خاک زمین آفریده بود، گرفت و در او روح حیات دمید و او موجودی زنده و دارای نفس شد. کلمه «شدن» در پیدایش ۲:۷ نیز مهم است.

متن در اینجا نیز مفهوم تکامل الهی از موجودی که قبلاً وجود داشته را مجاز نمی‌داند. انسان در نتیجه دمیدن خدا در او به موجودی زنده تبدیل شد. ادعای اینکه دمیدن خدا، افاضه روح به یک نخستی زنده بوده، صحیح نیست.

انسان قبل از اینکه خدا در بینی او بدمد، زنده نبود. او دقیقاً به دلیل عمل خدا به موجودی زنده تبدیل شد، همانطور که حیوانات نیز به دلیل دم حیات از جانب خدا، موجودات زنده هستند. بنابراین نتیجه می‌گیرم که تفسیر پیدایش ۲:۷ مانع از دیدگاه تکاملی خداپاورانه در مورد آغاز انسان می‌شود.

انسان مخلوق ویژه خداوند بود که فقط از خاک سست زمین به عنوان ماده خام برای خلقت خود استفاده می‌کرد. پس از شکل دادن به بدن آدم، خداوند در بینی او نفس حیات دمید. نتیجه این شد که آدم به موجودی زنده و دارای نفس تبدیل شد، چیزی که قبلاً نبود.

خداوند همچنین به حیوانات نفس حیات بخشید، اما خداوند به گونه‌ای تصویر نشده است که مستقیماً رو در رو، به اصطلاح، در آنها نفس بکشد، همانطور که با آدم تصویر شده بود. بنابراین، در خلقت والاترین مخلوق خداوند، انسان، صمیمیتی وجود دارد که در خلقت حیوانات وجود ندارد. این صمیمیت، تفاوت مهمی را بین انسان‌ها و بقیه خلقت خداوند نشان می‌دهد.

این موضوع تصویر خدا در بشریت است که آن تفاوت را توضیح می‌دهد و ما در سخنرانی بعدی به آن خواهیم پرداخت. خیلی ممنونم.

من دکتر رابرت ای. پترسون هستم در تدریسش در مورد آموزه‌های بشریت و گناه. این جلسه شماره سه، منشأ بشریت، پنج دیدگاه است.